هو العلیم

اهمیّت عمل براساس مبانی و ضوابط مکتب عرفان

لزوم پیروی از روش اولیای الهی و پرهیز از سلیقه‌گرایی

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

أعوذُ باللَه مِن الشّيطان الرّجيم

[بسمِ اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ لِله ربّ العالمينَ

و الصّلاةُ و السّلامُ علَى أشرفِ المُرسلينَ

و خَير البَريَّة أجمعينَ محمّدٍ و علَى آلِه الطّيّبينَ

الطّاهرينَ

و اللّعنةُ علَى أعدائِهم أجمعينَ]

لزوم سير و سلوک بر طبق مبانی اولیاء و بزرگان

نکته‌ای که بنده اخیراً بارها خدمت رفقا عرض کردم ـ البتّه اخیراً منظورم این دوسه سال اخیر است ـ این است که ارتباطی که هر فردی با خدای خودش دارد این [ارتباط] مربوط به خود اوست؛ [لذا] ما در آن حیطه کاری نداریم و دخالت هم نمی‌کنیم؛ [زیرا] آن مربوط به خود او است و نسبت به کاری که انجام می‌دهد خود او باید پاسخ‌گو باشد

و ما در آن مرتبه و در آن حیطه دخالت هم نمی‌کنیم، فکر آن را هم نمی‌کنیم.

اما از آنجایی که بنده از طرف مرحوم آقا [علامه طهرانی] از یک‌طرف مکلف شدم بر اینکه مکتب ایشان را تبلیغ کنم و ایشان خودشان به بنده فرمودند که:

«ما وظیفهٔ خود را در بیان مطالب انجام دادیم؛ اینک وظیفهٔ شما است که این راه را ادامه بدهید و مطالب را به گوش افراد برسانید.»

این از یک‌طرف؛ از طرف دیگر ایشان بنده را از اینکه از آن میزانِ تکلیف پا فراتر بگذارم و از آن حدّی که ایشان برای من تعیین کردند جلوتر بروم، نهی کردند.

با جمع بین این دو قضیّه، خب طبعاً من روشی و برنامه‌ای برای خودم دارم، ممکن است افراد از این برنامه مطّلع باشند؛ ممکن هم هست که طبعاً خیلی‌ها هم مطّلع نیستند و بنده هم مطلبی بیان و اظهار نمی‌کنم و بنده در راستای همان برنامه حرکت می‌کنم و با رفقا ارتباط دارم.

افرادی که مستعد هستند مؤظّف و مکلّف هستم

که اینها را بپذیرم؛ نمی‌توانم ردّ کنم؛ افرادی که احساس می‌کنم اینها خلاصه به‌دنبال مطالب دیگری هستند و آن درد و آن نیاز در آنها متبلور نیست، داعی بر پذیرش آنها ندارم و طبعاً نسبت به آنها به نحوی مطالب دیگری عرض می‌کنم و بنده در راستای همین قضیّه و همین مطلب وظیفه دارم که بستر و زمینهٔ حرکت سلوکی رفقا و افرادی که تعلّق به این مکتب دارند را آماده کنم.

این یک مطلب و در کنار آن خارهایی که بعضی برای حرکت رفقا ممکن است ایجاد کنند و موانعی که ممکن است به‌وجود بیاورند آنها را بردارم و خودتان مطّلع هستید [که] در این مدّت دوسه سال اخیر مسائلی انجام شده و بنده خیلی محکم و صریح [در مقابل این جریانات ایستادم و] با وجود اعتراض و مخالفت‌های خود رفقا، چه علناً و چه در خفا، بنده [به این اعتراضات] ترتیب اثر ندادم و نمی‌دهم و به همان چه که مورد نظرم هست عمل می‌کنم.

نمونه‌ای از اهتمام و جدّیت در تحقّق دستورات بزرگان

همین امروز عصر قبل از اینکه [به] منزل بیایم

پیغامی [را] به شخصی دادم که به یک شخصی آن پیغام را برساند: «که شما نسبت به فلان قضیّه دیگر اقدامی نکنید؛ و این با حال شما مساعد نیست.» قطعاً نسبت به این مسئله موضع نشان خواهد داد و من نسبت به این مطالب کاری ندارم! چرا؟! چون مسئله، همان‌طوری‌که گفتم، یک وقت قضیّه، قضیّهٔ شخصی است و ربطِ بین خود و خدای اوست، [بنابراین] ما کاری نداریم؛ [اما] یک وقتی مسئله به یک حوزهٔ عمومی و ارتباط عمومی برمی‌گردد که در اینجا حقوقِ غیر مطرح است؛ [لذا] بنده به‌عنوان فردی که مسئول این جریان هستم باید نسبت به این قضیّه واکنش نشان بدهم.

وقتی مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمایند: «کسی‌که حالش مساعد نیست، عصر جمعه نیاید.» خب آمدن این شخص در این جلسه مضرّ است و در کمال جرئت و جسارت [به جلسه] می‌آید و خودش را هم مطرح می‌کند و همین حال همه را خراب می‌کند و برای همه سؤال ایجاد می‌کند! خب مگر اینجا هیئات است؟! در هیئات، درب باز است

و پرچم هم می‌زنند، در سطح شهر هم اعلامیه پخش می‌کنند، هرچه [افراد] بیشتر باشد خنده و حالت رضایت بیشتری بر لبان و چهرهٔ صاحبخانه مجسم است. [اما] اینجا که هیئات نیست، این حرف‌ها نیست! اینجا که جای شلوغ بازی نیست؛ اینجا که جای هیاهو و سروصدا نیست؛ هرچه [جمعیت] کمتر باشد، سالک حالش بهتر و راحت‌تر است، امنیت او بیشتر است؛ موقعیت و حرکتش بهتر است. راه ما، راه هیئات بازی نیست!

تشکیل جلسات اعیاد و وفیات ائمه بر مبنای صدق و خلوص

من [وقتی] صبح رفقایی [را] که در اینجا از جاهای مختلف می‌آمدند دیدم به آنها گفتم برای چه از جاهای مختلف به اینجا می‌آیید، مگر در شهرهای خودتان جلسه ندارید؟! برای چه به اینجا می‌آیید؟! هر کسی در مجلس خودش، در شهر خودش، در دِه و قصبه‌ای که دارد همان‌جا جلسهٔ صبح داشته باشد و در همان‌جا اقامهٔ مجالس عزا یا اعیاد ائمّه کند؛ برای چه بلند می‌شوید قم می‌آیید؟!

حالا یک وقتی کسی برای زیارت می‌آید، عیبی

ندارد شب می‌ماند و فردا اینجا می‌آید، [خب در این‌صورت] مسئله‌ای نیست؛ اما اینکه بخواهند بلند شوند هر روز اینجا بیایند، [کما اینکه داشت] کم‌کم اینجا یک چیزی [رسمی] می‌شد؛ [اینکه انسان بگوید:] «مثلاً عید غدیر یا نیم شعبان آنجا برویم یا مثلاً عید امام رضا همه بلند شویم برویم»؛ [اینجا از] این حرف‌ها نداریم! [لذا] هر کسی باید در شهر خودش [به اقامهٔ مجالس عزا یا اعیاد ائمه کند.] امام رضا برای همه است؛ امام رضا برای همه‌جا است؛ [امام رضا] برای همهٔ شهرها، برای همهٔ دنیا، برای ملک و ملکوت و برای همه است.

در اینجا از ما فقط خلوص و صدق خواسته‌اند، همین! داخل کردن این مسائل اینها از آن خلوص و صدق می‌کاهد و موجب ضرر راه می‌شود. علی‌کلّ‌حال رفقا باید بدانند که هر کسی که بر طبق مبانی و مکتب و آنچه که مطرح می‌شود حرکت کند، نتیجه‌اش را خودش می‌برد و اگر [بر طبق مبانی و مکتب] حرکت نکند و کم بگذارد یا تساهل کند، ضررش را خودش می‌برد و اگر مسئله به نحوی

بشود که این ضرر متوجّه دیگران بشود، آن وقت دیگر در اینجا بنده وظیفهٔ دیگری در قبال این مطالب دارم، چطور اینکه الآن دارم انجام می‌دهم و بنده [با کسی] هیچ شوخی و رودربایستی هم ندارم و در این زمینه بسیاری از دوستان قدیم ـ سی‌ساله، بیست‌ساله، ده‌ساله یا بیشترـ حتّی از بنده دلخور شدند و ارتباطشان را با بنده [قطع] کردند و فاصله‌شان را با بنده زیاد کردند و اما من تا وقتی‌که نسبت به مسئله خلافش برایم ثابت نشود به آن تکلیفی که به نظر بنده می‌رسد عمل می‌کنم.

و اگر روزی کار به جایی برسد که مکلف شوم از کل این جریان دست بردارم، یک لحظه درنگ نمی‌کنم! رفقا بنده را تا به‌حال شناختند دیگر؛ یعنی این مسائلی که خدمت رفقا عرض می‌کنیم خیال می‌کنیم مطلب تکراری باشد و این دیگر توضیح واضحات باشد و توقعی که رفقا از بنده دارند هم همین است.

ضرورت تبیین مطالب و مبانی مکتب اولیاء الهی

رفقا از بنده توقّع این را ندارند که بنده یک آقا

بالاسر باشم که بگوید: «بکن! نکن!» توقّع رفقا از من این است که آنچه مورد نظر است بیان کنم و آنچه که از بزرگان در ذهن و در خاطر دارم بدون خیانت منتقل کنم؛ حالا هرکسی می‌خواهد عمل کند [یا] نکند خودش می‌داند؛ ولی من باید منتقل کنم و بگویم که راه و مسیر و روش بزرگان این‌طور بوده است.

و افرادی که خب اینها در این مجموعه جمع می‌شوند، این افراد باید براساس همان موازین و مبانی جمع بشوند؛ والّا خب چرا اینجا می‌آیند؟! چه دلیلی دارد که اینجا می‌آیند؟! خیلی جاها هست [که] برنج آن از اینجا خوش عطرتر، روغنش از اینجا معطرتر، بیا برو و چلوخورشت و برنامه‌هایش بهتر، پروپاگاندا[1] و تبلیغاتش بیشتر، اطلاعیه‌ها و پلاکاردها و بنرها و پرچم‌هایش بیشتر، اینها هست! درست شد؟! اما اینها را ما به‌نحو دیگری می‌نگریم؛ راه ما

---

[1] Propaganda

پروپاگاندا در لغت به معنای تبلیغات است و در معنای اصطلاحی عبارت است از: کوشش برای ترویج نظرات خاص سیاسی از طریق بیان واقعیات با گزارش‌های غیر واقعی به قصد تأثیرگذاشتن بر ذهن مخاطب و ترغیب به رفتار خاص.

اینها نیست؛ راه ما این بنر و پلاکارد و این مسائل نیست؛ راه ما بیان مطالب است و رساندن آن به افراد است، بدون سر و صدا و هیاهو و شلوغ بازی و امثال ذلک است! تا جایی‌که اقتضا می‌کند می‌رویم؛ در جایی که خدا توقف می‌دهد، توقف می‌کنیم؛ هیچ هم ناراحت نمی‌شویم؛ در جایی که دوباره بگوید: «حرکت کن»، حرکت می‌کنیم.

پرداختن به مطالب دنیا و کثرات و تأثیر آن بر سالک

صحبت از مسائل سیاسی و امثال ذلک و اسم بردن این حرف‌ها همه غلط است؛ اینها صد من یک غاز هم ارزش ندارد. بنده بارها گفتم که سالک نباید وقت خودش را به این مطالب بگذراند؛ [زیرا] این مطالب موجب می‌شود که نفس و ذهن سالک از کلّیت به جزئیّت سقوط کند و نتواند عروج کند و [باعث می‌شود] ذهنِ خودش را پایین بیاورد.

بنده به‌مقدار لزوم از این مطالب مطّلع می‌شوم، منتها وقت خودم را به این مسائل تلف نمی‌کنم؛ آن مقداری‌که باید برای روشن شدن راه و برای تصمیم‌گیری صحیح اطّلاع بدست بیاید، من به رفقا

عرض می‌کنم.

و الحمدللّه به لطف و به‌فضل خدا تا به‌حال کوتاهی نکرده‌ام؛ [لذا] بنده نه مانند افرادی هستم که مردم را تحریک می‌کنند و همین‌طور به خیابان‌ها و تظاهرات و این مسائل می‌اندازند و موجب اتلاف نفوس می‌شوند و موجب اضرار بر أعراض و نوامیس می‌شوند؛ و نه مانند آن افرادی‌که دربست به هرچه که گفته می‌شود اینها سر تعظیم فرد می‌آورند و قبول می‌کنند؛ افرادی که خب همه هم می‌دانید حتّی از بستگان ما، حتّی از شاگردان مرحوم آقا [علامه طهرانی] در جاهای دیگر که اصلاً الآن خودشان یک پای کار به‌حساب می‌آیند و بنده به آنها تذکّر دادم و مطالب را به آنها بیان کردم و نامه نوشتم و مسائل و آنچه را که از باب نصیحت مشفقانه است به آنها و به غیر آنها گفتم و پیش‌بینی کردم که اگر به این مطالب ترتیب اثر داده نشود، این قضایا پیش خواهد آمد، که آمد و خودتان دارید همه می‌بینید!

بنده بر طبق وصیتی که مرحوم آقا [علامه طهرانی] به بنده کردند که: «از آنچه که به‌نظرت خیر

و صلاح می‌آید برای افراد دریغ نکن»، بحمدالله کوتاهی نکردم و به آقایان مطالب را پیشاپیش عرض کردم و راه و رسم دیانت و شریعت و رضای پروردگار را توضیح دادم؛ منتها حالا دیگر [علّت عدم ترتیب اثر] چه بود [نمی‌دانیم!] [و] ما دیگر بیش از این مقدار نه مکلّف هستیم و نه ضرورت می‌دانیم! وظیفهٔ ما به‌همین مقدار است؛ نه ما مانند افرادی هستیم که به‌طورکلّی خودشان را از مسائل منعزل کنند و بگویند: «اینها طریق تصوّف و عرفان و انعزال و اینها در پیش گرفتند و به مسائل اجتماعی و مسائل [سیاسی] اصلا کاری ندارند»، که این غلط است! [و] نه مانند آنهایی که به‌طورکلّی همه چیز را فقط منحصر در مسائل سیاسی و این جریانات کردند و فکر و ذهن خودشان را به‌جای حرکت در مسیر تقرّب و رضای پروردگار و تزکیه و تربیت نفس، در این‌گونه مطالب قرار داده‌اند؛ عمرشان را تباه می‌کنند و هیچ ثمره و نتیجه‌ای برای آنها از این حاصل نخواهد شد.

اگر مطالب این بنده نبود، تا به‌حال معلوم نبود که نسبت به رفقا چه قضایایی اتفاق می‌افتاد؛ خب خیلی

مطالب را کسی نمی‌داند. ما بودیم که افراد را در جای خودشان نشاندیم و آنها را امر به سکوت و توقف کردیم و آنها را امر به پیروی و متابعت از همان مسلک و ممشای بزرگان کردیم؛ [به این] که اگر زنده بودند چه می‌کردند! [لذا] ما هم به همان روش امر کردیم.

و الحمدلله بعد از گذشت سنوات نتیجهٔ آنها مشخص شد و معلوم شد که بالأخره چه راهی و مسیری به آن امنیّت نزدیکتر است و خب طبعاً مشخص است که خیلی از مطالب ما را، بزرگان استقبالی نکردند و نه‌تنها استقبال نکردند بلکه موجب بعضی از صحبت‌ها و مطالب و اعتراضاتی هم بوده! ولی ما همان راه خودمان را در پیش گرفتیم و در پیش خواهیم گرفت و به آنچه که تکلیف برای ما تعیین می‌کند، به همان ترتیب اثر خواهیم داد.

پرداختن به مسائل سیاسی و حتّی اسم بردن هیچ نتیجه‌ای جز عکس مقصود به‌بار نخواهد آورد و بنده بارها خدمت رفقا عرض کردم و گفته‌ام که: «رفقا! هر کسی مسئولیّت کلام و گفتار خودش را دارد» و

من می‌بینم بعضی‌ها در این مسئله راه افراط [را] در پیش گرفته‌اند؛ این را بدانید که من مسئولیّت هیچ کلامی جز کلام خودم را به‌عهده نمی‌گیرم و واقعیت قضیّه هم همین است و این مطلبی است که همه از آن اطّلاع دارند.

در این راستا بنده در اینجا صریحاً عرض می‌کنم که اگر رفقا احساس می‌کنند نحوهٔ صحبت کردن بعضی ممکن است برای آنها ایجاد بعضی از مشکلات را بکند هیچ الزامی بر دعوت از این افراد نیست؛ بلکه باید به‌دنبال دعوت از اشخاصی باشند که بتوانند این منظور را به‌نحو مطلوب انجام دهند. این قضیّه خب مطالبی است که [مربوط به رفقا] است.

توصیه‌ای مهم به مبلغان دینی

و مسئلهٔ دیگر اینکه خب رفقا محبت خودشان را دارند و من باز در اینجا احساس تأسّف می‌کنم و ابراز تأسّف می‌کنم از اینکه چرا باید در این‌گونه مسائل با طرح کردن بعضی از مطالب، مطالب مادی و امثال ذلک، آن اخلاص و صفا و صدق آلوده و کدر و مکدّر بشود. خب روش بزرگان ما در این مسئله

این‌طور نبوده! و مگر ما نباید در راه و روش خودمان تا حدودی ـ خب صددرصد که امکانش نیست ـ به آنچه که بزرگان عمل می‌کردند عمل کنیم؟! پس این مطالب را آن بزرگان برای چه کسی گفتند؟! و برای چه زمانی گفتند؟! ما که نمی‌توانیم به آن اخلاص و صفایی که آنها داشتند برسیم، اما می‌توانیم خودمان را [به آن اخلاص و صفا] نزدیک کنیم یا نه؟!

امیرالمؤمنین می‌فرمایند:

«...أَلاَ وَ إِنَّكُمْ لاَ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اِجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ.»[1]

«هیچ‌گاه تا قیام قیامت شما به من نمی‌رسید»؛ خب واقعاً هم نمی‌رسیم؛ خب امیرالمؤمنین کجا؟! اما یک قدم که می‌توانی برداری! چرا همان یک قدم را برنمی‌داری!؟ دو قدم که می‌توانیم برداریم، چرا در همان مسئله مسامحه و مماهله می‌کنیم!؟

چرا این [قضیّه] باید این‌طور باشد!؟ چرا باید این‌طور باشد که وقتی‌که می‌آیند هدیه‌ای به یک

---

[1] إرشاد القلوب، ج۲، ص۲۱۴.

شخص می‌دهند، جلوی او باز می‌کند و وقتی‌که می‌بیند این مقدار است پاکت را به همان [کسی که هدیه را داده] برمی‌گرداند! چرا باید این‌طور باشد؟! آخر این مسئله را ما نمی‌دانیم که آن نیّت و فکر و ارادهٔ ابتدایی است که موجب تأثیر کلام در قلوب می‌شود و [به‌واسطهٔ] همان [نیّت و فکر ابتدایی] است که نشاط و انبساط به اطرافیان و به خود شخص داده می‌شود!

آن شخصی که از ابتدا بر این اساس حرکت کرده و جلو رفته خب نصیبش هم طبعاً کم خواهد بود و خلاصه اینها یک‌روزی قطره‌قطره جمع می‌شود و تبدیل به یک سیل می‌شود، که می‌آید و خلاصه انسان را از این نقطه به نقطهٔ دیگری قرار می‌دهد و چیزی است که ما الآن داریم مشاهده می‌کنیم! درست؟! آن‌وقت ما نمی‌دانیم که این جریانی که پیش آمده ریشه‌اش کجا بوده است؟! [درصورتی‌که ناشی از] همین مسائل بوده!

آقا بلند می‌شود می‌رود در یک‌جا ـ اسم نمی‌برم ـ می‌گوید: «من کمتر از این مقدار نمی‌گیرم [و] باید از افرادی‌که در اینجا هستند این مبلغ جمع

بشود!» خب اصلاً ما چه داعی داریم که برویم؟! چرا برویم و این حرف را بزنیم که به‌قول رفقا و دوستان [با] این [کار] به اصل مکتب و به اصل انتساب خدشه وارد بشود [و] دائماً برای من نامه بدهند: «آقا، [آیا] این آقایی که آمده در اینجا نمایندهٔ شما است؟ اگر نمایندهٔ شما است چرا چنین حرفی زده؟!» خب آدم می‌ماند! از یک‌طرف می‌بیند خب این رفیق اوست، از یک‌طرف می‌بیند که آخر این چه حرف‌هایی است که می‌زند!؟ این چه مسئله‌ای است!؟ از یک‌طرف [پس] این همه ما درس خواندیم کجا رفته؟! پس توکل چه شد؟! پس مسبّب‌الاسباب بودن پروردگار کجا رفت؟! پس قضیّهٔ لا مؤثر فی الوجود چه شد؟! ما فقط اینها را در کتاب بخوانیم، [ولی] در خودمان پیاده نکنیم؟! اینها مسائلی است که رفقا چون شنیده‌اند توقّع دارند؛ چون این مطالب را شنیده‌اند توقّعش را دارند؛ چون این مطالب را در کتب مرحوم آقا [علامه طهرانی] خوانده‌اند، توقّعش را دارند؛ چون این مسائل را در میان خودشان دیده‌اند، توقّعش را دارند.

پس بنابراین من می‌توانم عرض بکنم بر اینکه خب اگر فردی هست که با [وجود] چنین توقع و بینشی [در میان رفقا] این برخورد را می‌کند، در اینجا ما دعوت کردن از افراد را در [اختیار] خود رفقا گذاشتیم؛ بنده بارها عرض کردم که خود رفقا دعوت کنند؛ ببینند خب در این مدّت، [که] مدّت زمان کمی [هم] نبوده بالأخره هر کسی [باتوجّه به] تفکّر و تجربهٔ زندگی خودش به مسائلی رسیده و اشخاصی که خب ممکن است اینها با یک دید دیگر و با یک توقّع دیگر [هستند اقدام به دعوت افراد کنند] یا حتی [ممکن است] همین‌ها خودشان را اصلاح کنند و بدانند که در چنین فضایی، نباید از این‌گونه مطالب مطرح باشد؛ [لذا] آنها به این نحوه عمل کنند.

علیٰ‌کلّ‌حال همان‌طوری‌که بنده بارها عرض کردم به‌واسطهٔ محذوراتی که دارم مسئلهٔ دعوت رفقا و اینکه چه شخصی بیاید این به عهده خود رفقا است، خود آنها ببینند که از میان افراد چه کسی می‌تواند بهتر صحبت کند، چه کسی می‌تواند مطلب را بهتر جمع کند، چه کسی می‌تواند بهتر رعایت افراد را در سطح‌های مختلف بکند، او را انتخاب

کنند. اگر خوشش می‌آید، بگویند که برای مدّتی این [شخص باشد]؛ اگر نه، می‌خواهند تنوّع داشته باشند، یک دفعه این، یک دفعه شخص دیگر، یک دفعه شخص دیگری [را دعوت کنند.].

لزوم مطرح مباحث بدون حاشیه در سخنرانی‌ها مبلغان

یک مسئلهٔ مهمی که در اینجا هست و این تجربه و این مسئله را دیگر به ثبوت رسانده این است که رفقا به‌واسطهٔ حسن نیّت و حسن ظنّی که به این حقیر دارند و آن هم به‌خاطر انتسابی است که خب بنده به آن بزرگ و آن ولیّ الهی دارم، طبعاً توقّعشان این است که مطالبی که مطرح می‌شود در همان محوریّت و در همان افقی باشد که ما از بزرگان نقل می‌کنیم!

چطور اینکه در مسئلهٔ عنوان بصری بنده از [همان] اوّل گفتم، گفتم این [شرح حدیث] عنوان بصری یک بهانه است برای اینکه بنده همان بیوگرافی مرحوم آقا [علامه طهرانی] را در این شرح عنوان بصری بیان کنم؛ در واقع می‌شود بگوییم این کتاب اسرار ملکوت همان یادنامهٔ مرحوم آقا [علامه

طهرانی] است؛ منتها خب یادنامه‌ای است که در یک کتاب [و] در یک مجلّد نیست، [بلکه] در مجلّدات متعدّد است و من همان روش فکری [ایشان] را مطرح می‌کنم و جلو می‌آیم.

این هم خدمتتان عرض کنم [که] در بعضی از اوقات حتّی اگر نظر فقهی [و] فتوایی من، مخالف با نظر مرحوم آقا [علّامه طهرانی] باشد، من در اصل کتاب نمی‌آورم، [بلکه] آن فتوایی که برای مرحوم آقا است می‌آورم؛ بله، در یک‌جا که مسئله، مسئلهٔ علمی و طلبگی است، مثل مسئلهٔ صلاة جمعه یا اینکه همین اجتهاد و تقلیدی که مرحوم آقا [زمانی‌که] در نجف بودند نوشتند، تقریرات درس مرحوم آقاشیخ حسین حلّی ـ که الآن مشغول هستیم و رفقا دارند زحمتش را می‌کشند ـ و [امثال] اینها، در اینجا [و اینگونه موارد] خب توضیحات [و] مطالبی را می‌آورم؛ اما هدف اصلی بنده پیاده کردن همان مبنای عرفان و مکتب اولیای خدا است که به‌واسطهٔ مصاحبت و هم‌نشینی با آن بزرگان تا حدودی [این] مطالب بدست آمده و رفقا هم توقّع دارند بنده این [مبانی] را عرض کنم.

در بعضی از موارد دیده شده که من یک وقت مطلبی را از دهانم گذشته [و مطلب ناقص مانده] و بعد ادامه ندادم، بعد آنها آمدند و اعتراض کردند که: «آقا آن قضیّه‌ای که یک کلمه یا جمله [گفتید] چه شد؟!» گفتم نه، آن را گفتم دیگر! حالا یک جمله گفتم، شما هم پیگیری نکنید؛ [اما] می‌بینم خود رفقا دارند پیگیری می‌کنند که: «آن قضیّه که آنجا گفتید قضیّهٔ سهلی نبود، شوخی نبود!» و من اگر صلاح بدانم دوباره برمی‌گردم و اگر نه، می‌گویم [آن مطلب] دیگر گذشت؛ «**شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ**»[1] آن دیگر مطلبی شد و پیش آمد.

علیٰ‌کلّ‌حال توقع این است؛ روی همین جهت رفقایی که در شهرستان‌ها و همین‌طور در این فضا صحبت می‌کنند، نباید مطالبی مطرح کنند که موجب القا شک و شبهه و ابهام در [ذهن] رفقا می‌شود؛ اگر هم حتّی نظرشان بر خلاف این است به قول شما این نظر را در عالم طلبگی و در عالم بحث و اینها قرار بدهند.

---

[1] علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۰.

نمونه‌ای در دفاع از مبانی اولیاء الهی

بنده که از بحث ابایی ندارم؛ این مطلبی که ما ـ همین یک سال اخیر ـ از ماه مبارک رمضان [در مورد] مسئلهٔ حجّیت فعل ولیّ خدا شروع کردیم [و] تا این [ایّام] اخیر هم ادامه دادیم و تمام کردیم، مگر غیر از این است که همین دوستان ما آمدند [و این مسئله را] مطرح کردند و چه بساطی در خارج از ایران راه انداختند و چه غوغایی به پا کردند!

و من اصلاً می‌خواستم جواب ندهم ولی بعد دیدم که رفقا دارند دائماً از این‌طرف و آن‌طرف می‌گویند که: «آقا، شما همین‌طور گرفتید نشستید! مکتب شما، مکتب علم و حرّیت و آزادی و صحبت است؛ خود شما دارید این حرف را می‌زنید بعد دائماً می‌گویید: "که رهایشان کنید [و] فلان!"» [لذا] من وقتی دیدم کار به اینجا رسید، گفتم بسم الله؛ آمدم و [شرح] آن دعای ابوحمزه را ترک کردم [و] گفتم ما بجای [شرح] دعای ابوحمزه شروع می‌کنیم در [مورد] این قضیّه صحبت کردن و بحمدالله کار به اینجا رسید و البتّه خب یک اشکالاتی هست که گفتم همهٔ آن مسائل را در یک جلسه عرض می‌کنم و

مطلب را به اینجا رساندم که اگر قرار باشد بر اینکه فعل ولیّ خدا دارای اشکال باشد، آن اشکال در امام و پیغمبر هم هست!

اگر شما می‌گویید که: «پیغمبر و امام بر خلاف حکم ظاهر [امر نمی‌کنند»، پس] وقتی امام صادق به آن شخص می‌گویند: «برو در تنور» این خلاف است[1]، این حرام است دیگر! رفتن در تنور کنار آب و چشمه نشستن [که] نیست؛ سوختن و ذغال شدن و مردن است! درست شد؟! اگر آن شخص بداند که [در صورت رفتن در تنور]، سوخته و ذغال نمی‌شود خب هنر نکرده! بنده هم وقتی بدانم به معجزه امام ذغالها همه اثر خودشان را از دست می‌دهند، آتش اثر خودش را از دست می‌دهد، بلند می‌شوم و [داخل آتش] می‌روم؛ [اما] دیگر هنر نکردم! خب اینکه دیگر امتحان نیست؛ این که دیگر اطاعت نیست! اطاعت در آنجایی است که سیخ به آدم فرو برود، [این] اطاعت است؛ اطاعت در آنجایی است که آدم کباب بشود، [این] اطاعت است؛ والّا [اگر]

---

[1] المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

بجای کباب شدن، بیایند سر سفره نان و کباب بیاورند، خب دیگر در اینجا اطاعت به آن گفته نمی‌شود!

یا قضیّهٔ حضرت ابراهیم خلاف شرع باید باشد[1]؛ داستان پیغمبر خلاف شرع باید باشد؛ قضایایی که مربوط به امیرالمؤمنین است خلاف شرع باید باشد، ما [از این‌گونه موارد] إلی‌ماشاءالله پیدا می‌کنیم؛ اگر پاسخ این است که این [بزرگان] براساس اشراف بر حقایق این حرفها را می‌زنند و اشکال ندارد؛ خب ولیّ خدا هم همینطور است [و] ما از اوّل همین را می‌گفتیم؛ ما که به هر کسی ولیّ خدا نمی‌گوییم! به هر چغندر و دوغ فروشی که ولیّ خدا نمی‌گوییم! به کسی می‌گوییم ولیّ خدا، که [بر مسائل] اشراف دارد؛ همان‌طوری‌که امام می‌داند پشت این دیوار کیست، او هم می‌داند؛ همان‌طوری‌که امام بر مصالح نفس‌الامریه و حقایقی که برای انسان در عالم تکوین هست اشراف دارد، او هم اشراف دارد؛ خب چه

---

[1] سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۰۲؛ ﴿إِنِّیٓ أَرَىٰ فِی ٱلۡمَنَامِ أَنِّیٓ أَذۡبَحُکَ﴾؛ «من در خواب دیدم که سرِ تو را می بُرم و از بدنت جدا می کنم!»

فرقی بین او و امام می‌کند؟! چه تفاوتی هست و چه فرقی می‌کند؟!

حالا وقتی مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌گویند: «اگر این لیوان خون است من می‌خورم»[1] پس دیگر حرف ایشان چه می‌شود؟! دیگر [حرف ایشان] بی‌ربط نیست، [بلکه] روی حساب است؛ چرا؟! چون این مرحوم آقا [با وجود اینکه] عالم و مجتهدِ اعلمِ نجف رفته [است و] همهٔ روایات و مطالب را دیده، در فلسفه و عرفان به مرحلهٔ رأی و نظر رسیده، [اما] می‌داند که تمام اینهایی که خوانده در قبال اشرافی که این ولیّ خدا بر عالم واقع و بر حقیقت امر دارد هیچ ارزشی ندارد!

بعد از این همه درس خواندن، بعد از اعلم مجتهدین نجف شدن، بعد از اینکه [دربارهٔ ایشان] می‌گفتند: «اگر آقای آسیّد محمّدحسین در نجف بماند مرجعیت منحصر در ایشان خواهد شد»[2] حالا می‌داند این مسئله [چیست]؛ اگر این امام صادق در

---

[1] عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۶۴؛ جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۴۵.

۲. افق وحی، ص ۵۳۲.

مقابل مرحوم آقا بود و مرحوم آقا این حرف را می‌زد آیا حرف مرحوم آقا غلط بود؟ نبود! چرا؟! چون شریعت دست امام صادق است، دست من نیست؛ هرچه امام بگوید، همان شرع است؛ نه اینکه شرع یک چیز دیگر است [و] امام باید حرف خودش را منطبق با آن بکند. [لذا اگر] منطبق شد حرفش درست است [و اگر] منطبق نشد انسان امام را کنار بگذارد! این چیست؟! این کفر است، این که دیگر شرع نیست! شرع آن است که امام می‌گوید؛ یک وقت امام می‌گوید: «این هندوانه را بخور»، یک وقت امام می‌گوید: «این هندوانه حرام است»، چرا حرام است؟! هندوانه، هندوانه است دیگر! حالا باید امام بیاید برای ما توضیح بدهد که چرا حرام است؟! تا امام می‌گوید حرام است، تمام شد و دیگر نیاز به [توضیح و دلیل] نداریم! تمام شد خدا حافظ شما. درست شد؟![1]

خب ما هم همین هستیم، وضع ما همین است؛ صحبت ما در باز کردن همین مسائل است و ما وظیفه

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون حجیت افعال و گفتار اولیاء رجوع شود به کتاب سیرهٔ صالحان.

داریم، رفقای ما وظیفه دارند که مکتب بزرگان را باز کنیم؛ اینجا [جای] چماق نیست، اینجا [جای] چوب و فلک نیست، اینجا دیکتاتوری نیست! [بلکه] اینجا [جای] باز شدن مسئله و قضیّه است.

تسلیم و اطاعت در برابر مطالب حق لازمهٔ مسیر سالک

همهٔ رفقا می‌دانند، من از زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] این‌طور بودم؛ من می‌رفتم با مرحوم آقا بحث می‌کردم؛ با خود مرحوم آقا در زمان حیاتشان در وقتی‌که ایشان مطالبی می‌نوشتند یا مسائلی می‌گفتند، ما بحث می‌کردیم.

من در یک قضیّه با مرحوم آقا بحث کردم [و] گفتم آقا دلیل این مسئله را شما بفرمایید؟ ایشان متوجّه شدند من چه می‌گویم؛ گفتند که: «آقاسیّد محسن در این مسئله نظر شما صحیح است، ولی در عین حال این کار را شما انجام بده.» تمام شد. خب حالا بنده بگویم چرا؟ چرا چیست؟! [اگر دنبال] چرا [هستی]، خب [دیگر] اینجا نیا! اگر می‌گویی چرا، دیگر اینجا جای این حرف‌ها نیست؛ [بلکه] اینجا یعنی کلام مافوق، نه‌اینکه کلام تعبّد و

دیکتاتوری و تحجّر و کوبیدن و سربلند نکردن؛ پذیرش یک افق مافوقی که فهم و عقل من به آن افق نمی‌رسد.

وقتی که شخصی پیش پزشک می‌رود، چشم پزشک به او یک قطره می‌دهد، [آیا] از او سؤال می‌کند برای چه می‌دهی؟! [اگر این سؤال را بپرسد، پزشک به او] می‌گوید: «بلند شو برو دنبال کارت!» یا نه می‌رود قطره را در چشم خود می‌ریزد؛ [زیرا اگر] نریزد کور می‌شود؛ [این مسئله] یعنی چه؟! یعنی تو در افقی هستی که فهم من به این افق برای تشخیص مصلحت نمی‌رسد؛ ولی می‌دانم تو هستی، وقتی‌که تو هستی، من باید چه‌کار کنم؟ [باید] گوش بدهم؛ اینجا هم چیست؟! اینجا [و در مسیر سلوک] هم مسئله به همین نحو و به همین کیفیّت است.

بنابراین افرادی‌که [برای سخنرانی] در اینجا می‌آیند، انتخاب این افراد با خود رفقا است [و] بنده به‌ملاحظاتی که برای خودم دارم، در این مسئله اظهار نظر نمی‌کنم و [لذا] خود رفقا ببینند که مطلب از چه قرار است و قضیّه و مسئله هم باید دستشان باشد و اگر یک وقت [در] یک مطلب، جای سؤالی هست،

این را مطرح می‌کنند و سؤال می‌کنند و پاسخ می‌گیرند؛ [خب] پاسخشان را می‌خواهند؛ این‌طور نیست که شخصی بیاید بگوید: «نه آقا! ما سوادمان بیشتر است و فلان و این حرف‌ها، [مسئله] همین است و...!» نه، بگویید که: «آقا ما غیراز این شنیدیم و مسئله به این کیفیّت است.»

و خب طبعاً باتوجّه به حسّاسیتی که هست ـ مخصوصاً در آنجا ـ، خوب است که رفقا خودشان در این مسئله بیشتر رعایت کنند و با شناختی که از اشخاص دارند، آن افرادی را که بهتر می‌توانند از عهده بربیایند [و] انجام بدهند [را دعوت کنند]. ببینید اینجا جای تعارف نیست؛ قضیّه، قضیّهٔ تعارف و کوتاهی و اغماض و اینها نیست؛ [بلکه] قضیّه جدی است؛ قضیّه‌ای است که مشکل ایجاد می‌کند، قضیّه‌ای است که مسئله ایجاد می‌کند.

قبلاً فردی بود، بنده دیدم که خلاصه این شخص مشکل و مسئله ایجاد می‌کند، [لذا] او را به یک نحوی متوجّه کردیم و وقتی‌که دیدیم نه، [ترتیب اثر نداد و] سرش به کار خودش است، قضایایی پیش

آمد که خودش رفت. من نمی‌توانم به‌خاطر اینکه حالا این رفیق است یا بالأخره سه سر عائله دارد، بیایم از یک مسئلهٔ مهم‌تر صرف نظر کنم! چرا ما خودمان را به موازین تطبیق ندهیم؟! چرا ما خودمان را درست نکنیم؟! چرا توقّع داشته باشیم که افراد خودشان را با ما تطبیق بدهند؟! این چه تقاضا و حاجتی است؟! وقتی که مطلبی روشن است ما بایستی که خودمان را به موازین [و] مسائل منطبق کنیم! و خب طبعاً در این مسئله نمی‌شود کوتاه آمد.

تقاضای بنده از رفقا این است که افرادی‌که [رعایت موازین را نمی‌کنند]، خب خود شما افراد مناسبی هستید که بتوانند مطالب را با بیانی که تند نباشد، مؤدّبانه باشد، تند و تیز نباشد و خلاصه رسا و بلیغ باشد، مطالب را بدون رودربایستی [به این گونه افراد] منتقل کنند و اشخاص بدانند که باید نسبت به مسائل و کارهایی که انجام می‌شود پاسخ‌گو باشند. این مسئله مربوط به این جهت و افرادی که دعوت می‌شوند و نوع گفتاری که در آنجا انجام می‌شود؛ البتّه خب حالا [مسائل] دیگری هست، ولی نیازی به عرض بنده نیست.

اما مطلبی که راجع به جلسات و اینها هست؛ خب باید ما بدانیم که هرکسی [که به] این جلسات می‌آید به نفع خودش است و خلاصه نباید نسبت به این قضیّه خیلی حسّاسیت نشان بدهیم.

مرحوم پدر بزرگ ما [آیت‌اللَه سیّد محمّدصادق حسینی طهرانی] ـ خدا [ایشان را] رحمت کند ـ می‌گفت که: «چاه خودش باید آب داشته باشد، آب را به چاه تزریق نمی‌کنند!» ما خودمان باید درد داشته باشیم، خودمان باید اهمّیت این راه را بفهمیم؛ خودمان باید بدانیم در این روزگار وانفسا [چه باید بکنیم!]

الآن شما نگاه کنید، ببینید چه جلساتی هست؟! چه مسائلی هست؟! سه سال پیش جلسه‌ای [به نام] جلسهٔ روح مجرّد در قلهک [برگزار شده]، که مسئول جلسه گفته: «در مکاشفه امام زمان را دیدم، [ایشان فرمودند] که: "همه به فلان شخص رأی بدهند!"» امام زمان را در مکاشفه دیده‌اند، [جلسه،] جلسهٔ سیر و سلوک [است]، جلسه‌ای که در آن کتاب روح مجرّدِ مرحوم آقا را می‌خوانند و در این

جلسه عدّه‌ای مکاشفه کردند [و] حضرت دستور داده‌اند: «[به فلان شخص رأی بدهید!» درست شد؟! یک‌چنین مسائلی!

خب حال شما نگاه کنید ببینید که [آیا] ما نباید افتخار کنیم؟ ما باید [خدا را] شکر کنیم؛ خدا بر بندگان خودش منّت گذاشته است که آنها را موفّق کرده، فهمشان را باز کرده است؛ شما خیلی جاها[ی دیگر] می‌توانستید بروید! چرا نرفتید؟! به‌خاطر اینکه فهمتان نسبت به مسائل باز شده؛ بنده خیلی جاها می‌توانستم بروم، چرا نرفتم؟! چون بنده فهمم نسبت به مسائل باز شده!

بنده همین دیروز به دیدن یک نفر در طهران رفته بودم؛ هشتاد ـ هشتادوپنج سال از سنّش گذشته! چه کسی و چه کسی و چه کسی؟! ولی وقتی‌که با او صحبت می‌کنی، [می‌بینی] عجب! حرف زیاد است، [ولی] دستش خالی است! آن وقت از من تقاضا می‌کند که: «آقا شما این مطلب را برای ما توضیح بدهید، تفسیر کنید!» خب چه کسی این لطف را کرده؟ غیر از اینکه خدا به‌واسطهٔ اولیای خودش فهم ما را باز کرده و مطالب را توسّط اولیای خودش به

گوش ما رسانده است و الآن ما [و] همین‌طور رفقای ما، از این افق و از این دیدگاه داریم به مسائل نظر می‌کنیم؛ درست شد؟!

نباید ما شکر گذار باشیم؟ نباید این حال را برای خودمان داشته باشیم؟ آن کسی که جلسه را ترک می‌کند، یک روز اهمّیت می‌دهد، [یک روز اهمیّت] نمی‌دهد، [او] خبر ندارد چه بر روزگار خودش می‌آورد! خبر ندارد با این نیامدن و با این سست گرفتن، دارد تیشه به ریشهٔ ربط خودش می‌زند و آن ربط را قطع می‌کند! نسبت به این قضیّه خبر ندارد!

نکاتی راجع به شرکت افراد در مجالس

بله، تا یک‌دفعه می‌بیند آقا آمدند اهواز، [می‌گوید:] «خب برویم ببینیم چیست؟!» [اینها همه] بادکنک و پف [است و فائده ندارد!] خب ما دو شب آمدیم و رفتیم، چه شد؟! چه چیز گیر تو آمد؟! خب یک جلسه دو جلسه صحبت؛ خیلی خب حرف زدیم، حرف را که همیشه داریم می‌زنیم! آمدن و دیدن رفقای اهواز فقط برای چیست؟! برای دیدن و انس است دیگر والّا حرف همیشه هست و

همه‌جا پر [از حرف و این مسائل] است!

این آمدن‌ها و این رفتن‌ها به‌خاطر این است که راه تصحیح بشود؛ شخص اطّلاع بیشتری پیدا کند. [لذا] اگر قرار باشد بر اینکه این مطالب نباشد، مسئله طور دیگری خواهد شد. ولی از نظر اینکه نظم جلسه باید محفوظ باشد همان‌طوری‌که عرض کردم کسی که این عدم حضورش مکرّر بشود، این عدم حضور موجب می‌شود که نتواند در این مجلس شرکت کند؛ اما در آن مجالسی که خب جنبهٔ عمومی دارد، حالا یک شب قدری یا مثلاً یک محفل و اینهایی، من اعتقادم این است که نسبت به این قضیّه حسّاسیت نشان ندهید؛ بالأخره حالا اگر یک جای وسیعتری باشد که افراد بیایند [بهتر است]؛ چون [اگر] بخواهید [از شرکت افراد] ممانعت و جلوگیری کنید، خود همین [مسئله] چندان انعکاس خوبی ندارد! و حالا مگر چندتا جلسه است که افراد به‌واسطهٔ بعضی از جهات و اینها خلاصه شرکت می‌کنند. [لذا اگر] جا [و فضا] یک قدری بزرگتر باشد [بهتر است]؛ منتها خب نظم و حساب و کتاب طوری باشد که افراد به آن مسائل و [موازین] ملتزم

باشند.

و اما راجع به خود این افراد و تازه واردینی که می‌خواهند در اینجا بیایند، خب طبعاً باید در اینجا افرادی باشند که ـ بنده بعداً اسامی‌شان را عرض می‌کنم ـ با اینها ملاقات کنند؛ از میزان خواست‌شان اطّلاع پیدا کنند و عجله هم نداشته باشند؛ چون خیلی از این افراد اصلاً براساس یک تصوّرات و تخیّلات بدوی [در این راه] می‌آیند و خیال می‌کنند و بعد هم [منصرف] می‌شوند؛ یعنی خلاصه یا برایشان اشکال [و شبهه‌ای] پیدا می‌شود یا اینکه خب بالاخره سرد می‌شوند. [لذا] اینها بایستی که اتقان پیدا کنند، اطّلاعشان اطّلاع بیشتری بشود، از صِرف همین حضور خارج بشوند و نسبت به راه یک بینشی برایشان پیدا بشود.

مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «عجله در پذیرش افراد نکنید؛ هرچه آنها بیشتر نسبت به مطالب و مبانی اطّلاع پیدا کنند برای آینده‌شان بهتر خواهد بود.» جمع کردن جمعیّت فایده‌ای ندارد؛ عرض کردم، اینها همه‌اش در عالم توهّمات و

تخیّلات [است]؛ بلکه باید اشخاص این مسئله را دقّت کنند و باید در وجودشان یک حالت استقرار، نسبت به راه و مسیرشان انجام شود.

و مطلب دیگری که رفقا باید اطّلاع داشته باشند این است که باید بدانند که قضیّه به آمدن و رفتن و این و آن نیست؛ [بلکه] یک ارتباط غیبی است، که آن ارتباط غیبی اصل همه امور است و ما باید بر آن اساس حرکت خودمان را انجام بدهیم؛ آن ارتباط غیبی و آن دست غیبی و آن عنایت غیبی و آن نظر غیبی که بر همه اشخاص و سالکان هست و واقعاً انسان این مطلب را احساس می‌کند، آن باید مدّ نظر قرار بگیرد و بر آن اساس باید انسان رفت‌وآمد خودش را قرار بدهد؛ نه‌اینکه حالا یک نفر اینجا [به‌عنوان] رئیس باشد [و] بگوید: «بکن» یا «نکن»، «اینجا برو، [آنجا نرو!»] البتّه خب هر جلسه‌ای یک مسئولی خواهد داشت که امور را منضبط کند، مطلبی اگر هست اطّلاع بدهد و به گوش افراد برساند؛ اما همهٔ [ما] مانند دندانه‌های یک شانه هستیم، که میزان قرب و بُعد ما از راه و مسیر، فقط و فقط آن تعلّق ما به این مکتب و به این مدرسه است. فقط تعلّق ما،

این فقط میزان است! اما اینکه حالا مثلاً شخص بیست سال است، سی سال است آمده، چند سال با مرحوم آقا [علامه طهرانی] بوده، اینها هیچ‌کدام ملاک نیست!

افرادی‌که بعد از مرحوم آقا [علامه طهرانی] به مسائل و راههای دیگر رفتند، کسانی بودند که چهل سال با مرحوم آقا بودند، نه یکی‌دو سال! اما در عمق و [باطن] [او] نرفتند؛ بلکه همین ظاهر را دیدند، همین بیا و برو را دیدند، همین مجلس را دیدند و همین جسم ظاهری مرحوم آقا را دیدند و آن ابهت و جلال ایشان برای آنها مهم بوده و وقتی‌که ابهت و جلال ایشان به زیر خاک رفت، همان رتبه‌ای را که [در آن] بودند ظهور و تبلور پیدا کرد و حالا دیگر [نمی‌دانیم] قضیّهٔ [آنها] به کجا رسید.

و خب الحمدللّه که ما رفقا را زیارت کردیم و البتّه بنده تا حدودی از مسائل مطلع بودم؛ منتها نه به این تفصیل که بیان شد! و رفقا هم باید بدانند که دل ما آنجا [اهواز] است؛ گرچه خب از نظر ظاهر مسائل و مشکلاتی هست؛ [اما] چون انسان با رفیقش متّحد

است و قلبش [با او] اتّحاد دارد، هیچ تفاوتی نمی‌کند که رفیق انسان، همسایه باشد یا در یک شهر دیگر باشد؛ گرچه حالا بین آنها فاصله باشد؛ من این را برای دل‌خوش آمد نمی‌گویم؛ [بلکه] واقعیتی است که من در نفس خودم این حال و احساس را دارم و امیدوارم که إن‌شاءالله خدا به همهٔ ما همّت بیشتر، حرارت بیشتر و عشق بیشتر و توفیق عمل بر همان مرام و ممشایی که [بزرگان] بودند و انجام دادند و به مطلوب و مقصد رسیدند عنایت کند.

و إن‌شاءالله اگر خود بنده هم توفیق پیدا کنم یک مقداری بیشتر در همین مسائلی که رفقا مطرح کردند وارد می‌شوم؛ البتّه تا حدودی که خلاصه انسان خارج از آن راه و روش و مسلکی که در پیش گرفتیم نباشد.

و این را هم رفقا بدانند، تا وقتی که بنده وظیفهٔ خدمت و مصاحبت با رفقا را دارم و تکلیف بنده مصاحبت و خدمت و هم‌نشینی و رفاقت با دوستان هست، نسبت به مطالبی که می‌بینم و احساس می‌کنم بی‌اعتنا نخواهم بود و توقّع بنده از رفقا این است که روش و صحبت و رفتارشان، رفتاری باشد که بتوانند خود را منتسب به این مکتب و به این مدرسه و به

مسیر اولیای الهی بدانند؛ إن‌شاءالله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد